

برادران کارامازوف

داستایوکی
شفق همدانی

سرشناسنامه	داستایوسکی، فئودور میخائیلوویچ، ۱۸۸۱-۱۸۲۱.
عنوان و نام پدیدآور	<i>Dostoevskii, Fedor Mikhailovich</i> برادران کارامازوف/ داستایوسکی: مترجم مشفق همدانی
مشخصات نشر	تهران: بدرقه جاویدان، جاویدان، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	۹۷۰ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۷۷۳۶-۹۷-۵
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت:	چاپ قبلی: جاویدان، ۱۳۶۶.
موضوع	داستان‌های روسی - قرن ۱۹.
شناسه افزوده	مشفق همدانی، ربیع، ۱۳۹۱ -
رده بندی کنگره	۱۳۸۸ ۴ ب/ PG ۳۳۶
رده بندی دیویی	۸۹۱/۷۳۳
شماره کتابشناسی ملی	۱۲۵۴۱۳۶



انتشارات بدرقه جاویدان

برادران کارامازوف

داستایوسکی

ترجمه: مشفق همدانی

نوبت چاپ اول ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

لینوگرافی: تریج رایبه

چاپ: چاپخانه روحانی

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-7736-97-5

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۳۶-۹۷-۵

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فروردین، کوچه نوروژ، پلاک ۲۶

تلفن: ۶۶۴۱۴۳۶۲ - ۶۶۴۱۱۵۰۸

فروشگاه: خیابان ولیعصر، نبش خیابان فاطمی، انتشارات بدرقه جاویدان

تلفن: ۸۸۹۷۵۵۸۱ ۴

درباره‌ی چاپ دوم این کتاب

بسیار خرسندم که اینک چاپ دوم ترجمه‌ی فارسی متن کامل کتاب «برادران کارامازوف» را که بدون شبهه نه تنها شاهکار فدور داستایوسکی است بلکه یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبیات جهان بشمار می‌رود تقدیم خوانندگان ایرانی می‌کنم. استقبال شایان سخن‌سنان ایرانی از این اثر گرانبها خود بهترین گواه برارزش بزرگ آن است. درباره‌ی شرح حال فدور داستایوسکی و مقام شامخی که در میان نویسندگان دنیا دارد در چند سال اخیر به اندازه‌ی کافی چه در کتاب‌های جداگانه مانند «سه استاد سخن» اثر استفان تسوایگ «ترجمه‌ی آقای فرهاد» و چه در مقدمه‌ی سایر آثار داستایوسکی از فیلی «آزردگان» و «ابله» و غیره بحث شده است و در اینجا تنها بی‌مورد نمی‌دانم راجع به «برادران کارامازوف» و علت شهرت حیرت‌انگیز آن در ادبیات بین‌المللی توضیحاتی مختصر به خوانندگان عزیز بدهم:

کسانی که آثار داستایوسکی را مطالعه کرده‌اند و با این نویسنده‌ی موشکاف و روانشناس آشنایی دارند می‌دانند که هنر او در تصویر و تجسم عواطف و احساسات آدمی است و گویی خدا دو استعداد به او اعطا کرده است که کمتر دیده شده است. هر دو را در آن واحد به نویسنده‌ای ارزانی دارد. یکی از این دو استعداد تحلیل و تجزیه‌ی عواطف و شهوات و رنج‌ها و ناکامی‌ها است و دیگر هنر تجسم این عواطف و احساسات به چنان قلم شیوا و مهارتی که هریک از خوانندگان آثارش چنین می‌اندیشند این احساسات و عواطف آنان است که نویسنده‌ی زبردست با نبوغ خارق‌العاده‌ای درک کرده و بر روی کاغذ آورده است و این اشتباه گاه از اوقات چنان در ذهن قوت می‌گیرد که خواننده خود را شاهد سرگذشت قهرمانان داستان می‌پندارد و از شادی آنان خرسند می‌گردد و از غمشان متأثر می‌شود و خود را در بلا تکلیفی و حیرت‌شان شریک می‌یابد.

اما شدیدترین عواطف و جالب‌ترین احساسات را بیشتر در کجا یافته‌است؟ در قلوب آزردگی مسکینان و تیره‌بختان و سیه‌روانی که از این چند صبحی زندگی جز رنج و ناکامی و شکست و بیماری نصیبی نبرده‌اند ولی در عوض غم روزگار همچون جریان برقی اندیشه‌هایشان را درخشان‌تر و نیروی ادراکشان را تیزتر و هوش سرشارشان را

باریک‌بین‌تر و نافذتر کرده‌است. همچنین در دل خونین خودش که در مدت شصت سال عمر با غم و محنت و سیه‌روزی دست به گریبان بوده و بر تمام عمر سراسر رنج و ناکامی‌اش هیچ شعاع سعادت و شادکامی ندرخشیده‌است.

داستایوسکی مانند کلیدی روانشناسان زبردست که قسمتی از حقایق مسلم را با مشاهده و تحقیق در پیرامون عواطف دیگران از یک طرف و استفاده از تجربیات و احساسات و عواطف شخصی خود از طرف دیگر استخراج می‌کند با توانایی هرچه تمام‌تر توانسته‌است از تطبیق مشاهدات خارجی با تجربیات داخلی حقایق بی‌شماری را کشف کند و نکات بسیار باریکی را به افراد بشر بنمایاند و در خلال داستان‌های هیجان‌انگیز نشان دهد آدمی چگونه همچون پرکاهی بازیچه‌ی امواج سهمگین اقیانوس عواطف است و چگونه لحظه‌ای در گوشه‌ی کرانه و موقعی در وسط پهنه‌ی بی‌کران دریا مبهوت و حیرت‌زده پیش می‌رود و در این چند صباحی زندگی چه رنج‌ها می‌کشد، چه ناسازگاری‌ها می‌بیند، چه خون‌ها می‌خورد، چه صحنه‌های دلخراشی مشاهده می‌کند و سرانجام با چه آرزوها و امیال بر آورده نشده بدون آنکه خود از علت آمدنش به دنیا آگاهی داشته باشد رخت از این جهان بر می‌بندد.

این نویسنده‌ی آزرده و مسکین که بسیار شباهت به قهرمانان تهی‌دست ولی پاک‌نهاد داستان‌هایش دارد و برای بدست آوردن لقمه‌ی نانی ناگزیر است شب‌های متوالی قلم بزند تا ناشری حسابگر حاضر به پرداخت مبلغ ناچیزی مساعده به او گردد، این روح سرگردان و متحیر که پیوسته در تب سل و بیماری‌های جانکاه روحی می‌سوزد و رنج و غم روزگار همچون اخگری به اندیشه‌هایش فروغ خاصی می‌بخشد و درعین حال ناظر هزاران منظره‌ی دلخراش و صحنه‌های جانگداز روسیه‌ی تزاری است، در اواخر زندگی که پس از یک عمر رنج و ناکامی مرگ خویش را نزدیک می‌یابد، مانند شمعی که در دل شب می‌سوزد تا پیرامون خویش را روشن کند، از نبوغ خداداد و از یک عمر تجربه و تفکر خویش استفاده نموده و کوشیده‌است در لباس یک قصه‌ی دراز و عبرت‌انگیز، یک شاهکار ماهرانه و هیجان‌آور به این سوال بزرگ که از آغاز پیدایش بشر فکر کلیدی دانشمندان و فلاسفه و افراد عادی جهان را بخود مشغول داشته‌است جواب دهد: «این انسان تیره‌بخت» که از طرفی دستخوش این همه رنج و نگون‌بختی و شکنجه و مذلت است و از جانب دیگر مانند تخته‌پاره‌ای بازیچه‌ی امواج کوه‌پیکر عواطف و احساسات خود است این چند سال زندگی را چگونه بسر برد که درد و المش کمتر و درعین حال وجودش بیشتر مایه‌ی استفاده‌ی جامعه باشد؟ الحق و الانصاف نسبت به سایر نویسندگان و فیلسوفان مجاهدتش تا اندازه زیاد قرین موفقیت می‌گردد زیرا نه تنها نگارنده‌ی این سطور که قسمت اعظم آثار داستایوسکی را مطالعه کرده و سه کتاب معروف او را تاکنون به زبان پارسی ترجمه کرده‌است، بلکه کلیدی کسانی که با کتاب سر و کار دارند و همه‌ی

منقدانی که با بی نظری و موشکافی خاصی درباره‌ی یکی از ستاره‌های فروزان آسمان ادبیات جهان است که تا دنیا باقی است بر دنیا پرتو خواهد افکند و چنانچه می‌بینم مرور زمان نه تنها از ارزش و استحکام آن نکاسته است بلکه روز به روز عمق و اهمیت آن را نمایان‌تر ساخته است.

«برادران کارامازوف» که اینک ترجمه‌ی کامل فارسی آن از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد دارای امتیازات خاصی است که بی‌مورد نمی‌دانم خواننده عزیز را قبل از شروع مطالعه‌ی کتاب از آن بی‌اگاهانم:

نخست اینکه داستایوسکی در این کتاب اثبات کرده است نیروی تخیل و اختراع شگفتی‌انگیزی دارد و یکی از بزرگ‌ترین داستان‌سرایان جهان است زیرا تقریباً دو ثلث از کتاب یعنی متجاوز از هزار صفحه‌ی آن مربوط به حوادثی است که در ظرف چهل و هشت ساعت روی داده است و این حوادث آن قدر هیجان‌انگیز و جالب و پرشور است که خواننده با قلبی پرطیش آن را تعقیب می‌کند بدون آنکه لحظه‌ای بیندیشد مشغول مطالعه‌ی داستانی است زیرا نویسنده در تجسم و تحلیل عواطف و در نقل حوادث چنان استادی بخرج داده است که گویی خواننده خود ناظر همه‌ی آن حوادث بوده است.

دوم اینکه آنچه را روانشناسان و روانکاوان بزرگ دنیا راجع به عواطف و احساسات آدمی می‌کوشند امروز در کتاب‌های دشوار علمی به ثبوت رسانند بدون اغراق داستایوسکی قریب به یک قرن پیش که روانشناسی هنوز مراحل اولیه را طی می‌کرد، با چنان استادی و مهارت تحلیل و تجزیه کرده و قدرت غرایز و نیروی عادات و کشمکش افکار و اندیشه‌های آدمی و جنگ بین نیت نیک و بد را چنان روشن و آفتابی کرده است که خواننده پس از اتمام مطالعه کتاب درست مانند منجمی که با دوربینی عظیم هزاران سیاره را به عیان می‌بیند و بسیاری از رازهای نجومی را می‌شکافد به هزاران نکته‌ی باریک‌تر از مو پی می‌برد و چنان خود را می‌شناسد که گویی همه‌ی افکار و احساساتش از انقلابی نجات‌بخش رهایی یافته و چنان تلطیف گردیده است که خود را آدمی نو می‌پندارد.

ارزش آثار داستایوسکی از لحاظ روانکاوی و تجسم عواطف چنان مسلم گردیده است که مطالعه این آثار در کلیه‌ی دانشکده‌ها و تأسیسات روانی برای طلاب این علوم امری ضروری بشمار می‌رود.

سوم اینکه برادران کارامازوف در حقیقت وصیت‌نامه‌ی داستایوسکی به ملت شوروی است. داستایوسکی در این کتاب تقریباً اثبات می‌کند سیه‌روزی و تیره‌بختی بشر تنها ناشی از آن است که فریفته‌ی شهوات خانه برانداز خود است و چنین می‌پندارد که تنها برای لذت‌جویی و هوس‌رانی و خوش بودن و خوش زندگی کردن به این جهان آمده است و حتی المقدور باید از غم و رنج برهد و از هر فعالیتی که برفع دیگران و توأم با رنج باشد بگریزد و حال آنکه زیباترین خاطرات زندگی و پایدارترین لذات این جهان همان

خاطرات و لذاتی است که توأم با رنج ولی در عین حال مبنی بر کمک به دیگری و تشفی روح دردمندان باشد. وقتی جنون جوانی سپری شد و دوران تعقل و تفکر فرارسید، چون به عمر گذشته نظر می افکنید و آن تلاش ها و فعالیت ها و شورهای زندگی را در فراز و نشیب زندگی بیاد می آورید آیا مثلاً خاطره ای آن لحظاتی را در ذهن تجدید می کنید که از زنی ماهروی کام گرفته و یا معشوقه ای را پس از سالیان رنج و تحمل نومیدی به دام افکنده اید و یا برعکس آن لحظه فرخنده و فراموش نشدنی را که مثلاً کودکی بینوا و بی یار و یاور را از شدت سرمای زمستانی رهایی بخشیده و او را در دامن مهر و محبت خود پرورانیده و از مرگ نجاتش داده اید؟ داستایوسکی با زبردستی حیرت انگیزی اثبات می کند که شما بدون شبهه آن خاطره ای فراموش نشدنی مساعدت به دیگران را در ذهن تجدید می کنید و از این کتاب در صد سال پیش نتیجه ای می گیرد که اینک بزرگ ترین فیلسوفان و دانشمندان و علمای تربیت دینا پس از قرن ها مطالعه و تعمق بدان نائل آمده اند. توضیح آنکه در این چند صباحی زندگی سعادت حقیقی و نیک بختی پایدار تنها از راه دگردوستی (Altruisme) حاصل می گردد و نه خود دوستی و خودپرستی (Egoisme) و نیک بختان کامکار کسانی هستند که سعادت خویش را در تأمین نیک بختی نیازمندان بدانند. اما آیا نگارنده ای این سطور می تواند در چند سطر آن همه حکمت و حقایق روانشناسی و نکات فلسفی را که در هر صفحه ای این شاهکار بزرگ نهفته است به میان آورد؟ شاید اساساً نیازی هم به این مقدمه نبود. منظور من تنها آن بود که قبلاً خواننده را آگاه کرده باشم که (برادران کارامازوف) شاید پرمغزترین اثر داستایوسکی باشد و نویسنده بزرگ در این داستان مهیج خواسته است حقایق بزرگی را با هم میهنان خویش به میان نهد و بنابراین برخی از قسمت های کتاب مخصوصاً یکی دو جلد اولش ممکن است به نظر خواننده ثقیل و تا اندازه ای کسالت آور آید و با این همه باید خواننده ای عزیز بداند منظور داستایوسکی از این مقدمه اتخاذ نتیجه در فصل های بعدی است. بنابراین هرگاه همان طور که خود داستایوسکی هم در مقدمه ای کتاب تذکر داده است آغاز داستان به نظر خسته کننده آید خواننده نباید بپندارد که نویسنده پیش از حد به موضوع شاخ و برگ داده و از مطالب زائد سخن رانده است بلکه مراد او گرفتن نتیجه ای بوده است که اتخاذ آن نیاز به این تفصیل و مقدمه داشته است. ... اما هنگام آن رسیده است که رشته ی سخن را بدست خود نویسنده ی شهر روسی بدهم. تنها یادآور می شوم ترجمه ی یک چنین شاهکار بزرگی کاری سهل نیست و بدون شبهه بی نقص نتواند بود و مخصوصاً کسانی که با سبک نگارش داستایوسکی آگاهی دارند، می دانند این نویسنده ی بزرگ برای امرار معاش و در بحبوحه ی تب و بیماری و گرسنگی ناگزیر به تحریر بوده است و به همین جهت گاهی در افکار و نوشته هایش سکنه هایی مشاهده می شود با این همه خواننده ی یقین بداند که در ترجمه ی این کتاب نیز مانند ترجمه ی سایر آثار داستایوسکی منتهای دقت و امانت را رعایت کرده ام و

حتی کوشیده‌ام حتی المقدور سبک نگارش و اصطلاحات نویسنده‌ی بزرگ روسی را رعایت کنم. در خاتمه لازم می‌دانم از کلیه‌ی ادب‌دوستانی که مرا به مناسبت ترجمه‌ی این کتاب مورد لطف قرار داده و مخصوصاً از نویسندگان محترمی که تفریض‌های پرشور نگاشته‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

تهران - مهرماه ۱۳۴۴

مقدمه

در این هنگام که به نقل شرح حال قهرمانم، آلکسی فیودوروویچ کارامازوف Aléxi Fiodorovitch Karamazov می‌پردازم احساس یک نوع ناراحتی می‌کنم. زیرا با آنکه آلکسی فیودوروویچ را قهرمان می‌خوانم نیک می‌دانم او به هیچ روی مرد بزرگی نیست و حتی پیش‌بینی می‌کنم که بدون شبهه خوانند از من پرسش‌هایی از این قبیل خواهد کرد:

«چه چیز آلکسی فیودوروویچ جالب است که او را به عنوان قهرمان خودتان انتخاب کرده‌اید؟ چه هنرنمایی خاصی کرده است؟ چه کسی او را می‌شناسد و به چه علت؟ چه جهت دارد من وقت خود را صرف مطالعه‌ی شرح زندگی او نمایم؟»

این پرسش آخری مخصوصاً از همه ناراحت‌کننده‌تر است زیرا به آن جز این پاسخی نتوانم داد: «شاید خودتان ضمن مطالعه داستان به علت آن پی برید.» اما هرگاه پس از مطالعه کتاب احساس نکند آلکسی فیودوروویچ، مردی جالب بوده است آنگاه چه خواهد شد؟ این نکته را برای آن به میان می‌آورم که متأسفانه چنین حدسی را می‌زنم با این همه او به نظر من جالب می‌آید فقط شک دارم بتوانم نظرم را به خواننده بفهمانم. درحقیقت ممکن است گفت وی مرد عمل است اما عمل مبهم و مشکوک. گذشته از این در دوره‌ای نظیر دوره‌ی ما عجیب است که از اشخاص توقع صراحت داشته باشیم. در هر صورت برای من یک نکته کاملاً مسلم است: او مردی عجیب و شاید هم تا اندازه‌ای غیرعادی است اما غرابت و غیرعادی بودن شخص تجسم شخصیت وی را دشوار می‌کند زیرا مانع آن است که بتوانیم موارد خصوصی را با هم تطبیق کنیم و از آن یک نظر کلی بدست آوریم.

آدم عجیب معمولاً یک مورد بخصوص، یک موجود خارق‌العاده است. آیا چنین نیست؟

اما هرگاه شما نکته اخیر را تصدیق نکنید، هرگاه در پاسخ به من بگویید: «خیر! چنین نیست» یا اینکه: «خیر! همیشه این‌طور نیست» آنگاه ممکن است به اهمیت و ارزش

آلکسی فیودوروویچ قهرمانم باردیگر اعتماد و ایمان پیدا کنم. زیرا نه تنها آدم عجیب «همیشه یک موجود بخصوص، یک موجود خارق‌العاده نیست بلکه برعکس بسیار اتفاق می‌افتد که روح زمان و دوره خود را در خویشتن متمرکز می‌سازد و حال آنکه معاصرانش دستخوش جریانات بخصوصی شده و مدتی از روح زمان خود جدا می‌شوند.»

شاید هیچ لزومی نداشت من به این توضیحات مبهم بپردازم و بهتر بود بدون هیچ مقدمه داستان را شروع کنم. زیرا هرگاه کتاب جالب باشد هر خواننده‌ای آن را تا پایان مطالعه می‌کند اما اشکال بر آن است که شرح حال قهرمان من شامل دو داستان است و داستان اصلی نیز داستان دومی است که فعالیت قهرمان مرا در عصر خودمان یعنی درست در زمان کنونی شرح می‌دهد و حال آنکه داستان اول شامل حوادثی است که سی سال پیش روی داده است. حتی نمی‌توان بر آن نام داستان گذاشت بلکه تنها عبارت از یک مرحله از دوران عتفوان شباب قهرمان من بشمار می‌رود.

برای من امکان نداشت از داستان اولی چشم‌پوشم زیرا بدون آن بسیاری از حوادث داستان دوم نامفهوم می‌ماند. اما این توضیحات ناراحتی مرا بیشتر می‌کند. هرگاه من، یعنی نویسنده کتاب عقیده داشته باشم که برای یک چنین قهرمان ناچیز و مبهمی شاید یک کتاب هم زیاد باشد چگونه ممکن است دو کتاب به او اختصاص دهم؟ این جرات را چگونه توجیه نمایم؟

چون از حل این مسائل نومیدم پاسخی بدان‌ها نمی‌دهم. طبعاً خواننده تیزبین از مدتی پیش حدس زده است که از آغاز هم منظور من نیل به همین نتیجه بود و بدون شبهه بر من خرده می‌گیرد که چرا وقت گرانهای او را صرف این سخنان بیهوده نموده‌ام؟ اما این بار با صراحت پاسخ خواهم داد وقت گرانهای او را به دو علت صرف مطالعه این سخنان بیهوده کرده‌ام.

نخست برای رعایت ادب و دوم برای اینکه زرنگی کرده باشم زیرا شاید پس از مطالعه کتاب خواننده بخود بگوید :

«در هر صورت او خودش قبلاً به من اطلاع داده بود.» گذشته از این من خوشوقت‌م از اینکه داستان من «در عین حال که وحدت اساسی خود را حفظ کرده است» خود به خود تقسیم به دو کتاب گردیده است زیرا خواننده پس از مطالعه‌ی کتاب اولی خود قیاس خواهد کرد که آیا مطالعه کتاب دومی ارزش دارد یا نه؟

بدیهی است هرکسی مختار است و می‌تواند پس از مطالعه دو صفحه داستان این کتاب را برای همیشه ببندد. اما خوانندگان شرافتمند و دقیقی یافت می‌شوند که می‌خواهند جداً داستان را تا پایان تعقیب نمایند مبادا در قضاوت اشتباه کرده باشند چنانچه همه منتقدین روسی همین حال را دارند.

اینک در مقابل این قبیل اشخاص من احساس یک نوع راحتی می‌کنم زیرا هر قدر هم

شرافتمند و درست باشند وسیله‌ای به آن‌ها می‌دهم که در پرتو آن بتواند به محض مطالعه‌ی نخستین مرحله داستان آن را کنار بگذارند.
مقدمه من پایان یافت. تصدیق می‌کنم نیازی بدان نبود. با این‌همه چون نوشته شده است آن را به حال خود باقی گذاشتم. و اینک داستان :